

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد      بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Political

سیاسی

سروده از لیزا سروش  
۲۷.۱۰.۰۹

## تاریخ از خونم...

دوست من احساس بلندی دارد  
از همسوئی سخن میزند  
خراسان نمیداند  
آریانا نمی خواند  
چی فرق می کند  
زنده باد افغانستان که حیثیتش را  
بی پنجاه دو امریکایی برشانه هایش

بار کرده است

\*\*\*

دوست من احساس بلندی دارد  
از صلابت ایمان کلام می آورد  
آینه را گزافه تاریخ جنگل می خواند  
چشمان ماه را با انعکاس نا همگون خودش  
به امتداد فاجعه پیوند میزند  
اونمیداند  
تاریخ همزاد قبیله ماست  
ماه و ستاره زاده دستان منست  
او نمیداند  
مادرم صلابت آزادی را  
بربرج های بلند سبز کرده است  
پدرم به جای سپیدار، باغش را  
ستاره عشق می نشاند

\*\*\*

دوست من از پسکوچه های تاریخ میآید  
و موعظه دورغ «مُشَرَف» را

کنار قامت بلند نیاکانم ماهرانه به کرسی می نشاند  
آه! زبانه لال باد اگر بگویم با  
آی

اس

آی

\*\*\*

دوست من احساس بلندی دارد  
همسوئی را در پارچه پارچه شدن ملتم  
با مارکر امریکایی می نویسد و با الفبای  
انگلیسی مرکبش می کند

\*\*\*

های مردم!  
دیگر جوان نخواهم شد  
نه به شعار وحدت ملی  
نه به ائتلاف برادران شمال و جنوب  
**نه به اسلام سیاسی**  
چرا من رقص گیسوان خورشید را تکرار دیده ام

\*\*\*

آه!

چگونه فراموش کنم  
سفره های خالی بیوه زنان راکه  
نه نان را میشناسند و نه همدلی را  
اشک یتیمانی را که پدر و مهربانی را با هم گم کرده اند  
غم دل مادرانم راکه از سرشاری میوه های شان  
هیچ کرامتی در دسترخوان نیست

\*\*\*

آخ! مردم  
چشمان کور باد! اگر مرگ تاکستان شمالی را  
خواب دیده باشم  
فاجعه یکولنگ ودشت لیلی را اصلاً به یاد ندارم  
کابل را هیچ نمی شناسم  
حافظه ام را غربت تنهائی ام  
کشته است

\*\*\*

دوست من احساس بلندی دارد  
از صلابت ایمان کلام می آورد  
درست میداند دنیا را با نکتهائی  
پسا مدنیزه شده اش چگونه فریب دهد  
درست میداند پیام آزادی را چگونه راهی

## چراغ سرخ حادثه نماید

\*\*\*

دوست من حرفهای حسابی میزند  
با صدای نفس جنگل  
با موزیکال "مایکل" و ابروهند "بچن"  
او شاید کاج سبز نفس جنگل را  
در مسافر خانه سند و پنجاب غرس کرده است  
اوزخم ستاره و مرگ آفتاب را گشته تفنگ نه  
انعطاف زمین می خواند  
دستانش را با بوی خون ماشه، رنگ نکرده است

\*\*\*

او هم نمیداند!  
معرکه طالبان را  
باید از "بوتو" پرسید واستخوانش را از "وزیرستان"  
اما تاریخ!  
از خونم  
چراغت می آورم